

یعقوب فریبکار



بعد از ظهر روز سبت

مطالعه این هفته: پیدایش ۲۵: ۲۱ تا ۳۴؛ پیدایش ۲۸: ۱۰ تا ۲۲؛ پیدایش ۱۱: ۱ تا ۹؛ پیدایش ۲۹: ۱ تا ۳۰؛ پیدایش ۳۰: ۲۵ تا ۳۲.

آیه حفظی: «عیسو گفت: «به درستی که نام او یعقوب است. زیرا دو بار مرا فریب داد: اول حق نخست‌زادگی مرا گرفت، و اکنون نیز برکت مرا گرفته است.» آنگاه پرسید: «آیا هیچ برکتی برای من نگاه نداشتی؟» (پیدایش ۲۷: ۳۶).

اکنون به بررسی تاریخچه خانوادگی اسحاق ادامه می‌دهیم، آن فرزند معجزه که جد اولیه ذریت موعود بود. با این حال، داستان به خوبی شروع نمی‌شود. در اینجا شخصیت ناصالح پسرش یعقوب در رقابت بین دو برادر بر سر حق نخست‌زادگی (پیدایش ۲۵: ۲۷ تا ۳۴) و در نتیجه، گرفتن حق برکت اسحاق (پیدایش ۲۷) آشکار خواهد شد.

از آنجا که یعقوب پدر خود را فریب می‌دهد و برکت را از برادر بزرگترش می‌رباید، مجبور می‌شود برای زنده ماندن فرار کند. در تبعید، خدا در بیت ئیل با او روبرو می‌شود (پیدایش ۲۸: ۱۰ تا ۲۲). از آن پس یعقوب، فریبکار، خود به نوعی گرفتار فریب می‌شود. به جای راحیل، که یعقوب او را دوست داشت (پیدایش ۲۹)، لیئه، دختر بزرگتر، به یعقوب داده می‌شود و او باید ۱۴ سال برای به دست آوردن همسران خود کار می‌کرد.

با این وجود، یعقوب برکت خدا را نیز تجربه خواهد کرد، زیرا در تبعید صاحب ۱۱ فرزند پسر خواهد شد، و خدا ثروت و مکننت او را افزایش می‌دهد.

از این رو، هر چیز دیگری که در این داستان می‌بینیم، می‌توانیم ببینیم که چگونه خدا به هر نحو وعده‌های عهد خود را محقق می‌کند، صرف نظر از این که قوم او چقدر قصور کرده باشد.

درس این هفته را مطالعه کنید تا برای روز سبت در ۷ خرداد - ۲۸ ماه مه آماده شوید.

یعقوب و عیسو

پیدایش باب ۲۵: ۲۱ تا ۳۴ را بخوانید. شخصیت های یعقوب و عیسو را با هم مقایسه کنید. چه ویژگیهای یعقوب او را مستعد شایستگی برکت اسحاق کرد؟

از آن زمان که یعقوب و عیسو در رحم مادر خود بودند با هم در تفاوت بودند و با یکدیگر در مبارزه و کشمکش خواهند بود. در حالی که عیسو به عنوان یک شکارچی ماهر و مرد صحرا توصیف می شود، لیکن یعقوب فردی «آرام» و چادرنشین و در حال تعمق است. کلمه عبری *tam*، «ملایم» (NKJV) ترجمه شده، همان فعلی که برای ایوب و نوح به کار برده شده، برای ایوب (ایوب ۱: ۸)، «بی عیب» و برای نوح «کامل» ترجمه شده است (پیدایش ۶: ۹). این تفاوت شخصیت بعداً در زندگی آنها آشکارتر می شود (پیدایش ۲۷: ۱ تا ۲۸: ۵). وقتی عیسو خسته و گرسنه به خانه می آید، یعقوب برای او آش عدس می پزد. برای عیسو، لذت فوری و فیزیکی از غذای «امروز» (پیدایش ۲۵: ۳۱) مهمتر از نعمت و برکت آینده مربوط به حق نخست زادگی اوست (با عبرانیان ۱۲: ۱۶، ۱۷).

«وعده هایی که به ابراهیم داده شده و در مورد پسرش نیز مورد تأیید قرار گرفته بود، از سوی اسحاق و ربکا به عنوان بزرگترین عامل آرزوها و امیدهایشان تلقی شده بود. عیسو و یعقوب، با این وعده ها آشنا بودند. آنان تعلیم دیده بودند تا حق نخست زادگی را به عنوان یک موضوع بسیار مهم تلقی کنند، زیرا چنین حقی، نه تنها شامل وراثت اموال دنیوی، بلکه شامل برتری روحانی بود. کسی که آن را دریافت می کرد، می بایستی کاهن خانواده خود می شد و از نسل او منجی جهان ظهور می کرد» (الن جی وایت، مشایخ و انبیا، صفحه ۱۷۷).

برای یعقوب، برخلاف برادرش، اهمیت معنوی و روحانی برکت در آینده مهم است. با اینحال، بعداً، به تحریک مادرش (رجوع کنید به پیدایش ۲۷)، یعقوب آشکارا و عمدتاً پدر خود را فریب می دهد، حتی از نام «یهوه خدای تو» (پیدایش ۲۷: ۲۰) در ارتکاب آن فریب استفاده می کند. او این فریب وحشتناک را انجام می دهد، حتی اگر برای چیزی بود که می دانست خوب و خیر است.

نتایج غم انگیز بود، زیرا که بار مشکلی به سر بار خانواده ای افزوده بود که ناکارآمد بود.

یعقوب چیز خوبی را می خواست، چیزی ارزشمند، و این قابل تحسین بود (مخصوصاً در مقایسه با نگرش برادرش). با این حال، او از فریب و دروغ برای بدست آوردن آن استفاده کرد. چگونه می توان از افتادن در دام مشابه یعنی انجام کار بدی برای احتمال رسیدن به ثمره «خوبی»، جلوگیری کرد؟

نردبان یعقوب

به محض اینکه عیسو فهمید که یعقوب برکت پدرش را دریافت کرده است، در می یابد که توسط برادرش فریب خورده و برادرش جایگزین او شده و جای او را گرفته است (پیدایش ۲۷: ۳۶)، و تصمیم می گیرد که او را بکشد (پیدایش ۲۷: ۴۲). ربکا نگران می شود و می خواهد از این جنایت که برای هر دو پسرش می تواند کشنده باشد جلوگیری کند (پیدایش ۲۷: ۴۵). بنابراین، ربکا با کمک و حمایت اسحاق (پیدایش ۲۸: ۵)، یعقوب را ترغیب می کند که بگریزد و به نزد خانواده او برود (پیدایش ۲۷: ۴۳). یعقوب در راه تبعید، در خواب در محلی با خدا ملاقات می کند که او را بیت ئیل، «خانه خدا» می نامد و در آنجا سوگند یاد می کند.

پیدایش ۲۸: ۱۰ تا ۲۲ را بخوانید. با پیدایش ۱۱: ۱ تا ۹ مقایسه کنید. بیت ئیل چه تفاوتی با بابل دارد؟ از تجربه یعقوب در بیت ئیل در مقایسه با آنچه در بابل اتفاق افتاد، چه درسی می توانیم در مورد رابطه خود با خدا بیاموزیم؟

یعقوب در این خواب، نردبان خارق العاده ای را می بیند که به خدا می رسد. همان فعل عبری، *natsav*، برای اشاره به نردبانی که «برپا شده است» (پیدایش ۲۸: ۱۲) و خداوندی که «ایستاده است» (پیدایش ۲۸: ۱۳) استفاده شده است، که گویی نردبان و خداوند یکی هستند. نردبان با تلاش بابل برای رسیدن به آسمان مرتبط است. مانند برج بابل، نردبان به «دروازه آسمان» می رسد. اما در حالی که برج بابل نشان دهنده تلاش بشر برای بالا رفتن و رسیدن به خدا است، نردبان بیت ئیل تأکید می کند که دسترسی به خدا تنها با آمدن خدا به سوی ما امکان پذیر است، و نه با تلاش بشر.

در مورد، «سنگ» که یعقوب سر خود را بر روی آن گذاشته و رویای خود را دیده است، نماد بیت ئیل، «خانه خدا» می شود (پیدایش ۲۸: ۱۷؛ مقایسه کنید با پیدایش ۲۸: ۲۲)، که به معبد، حرم مقدس، مرکز اقدامات نجات بخش خدا برای بشریت اشاره می کند.

با این حال، یعقوب ابراز سپاسگزاری و ترس خود را نسبت به آنچه بر او اتفاق افتاده محدود به امور روحانی و عرفانی نمی کند. برای همین، او می خواست به صورت ملموس و عینی واکنش نشان دهد. بنابراین، یعقوب تصمیم می گیرد «یک دهم» از آنچه خداوند به او داده را به خدا بدهد، نه به منظور کسب برکت خدا، بلکه به عنوان سپاسگزاری از آنچه خداوند به او هدیه کرده و قبلاً به او داده شده بود. در اینجا ما دوباره ایده ده یک را خیلی قبل تر از ظهور قوم اسرائیل می بینیم.

دوباره پیدایش ۲۸:۲۲ را بخوانید. «۵۵ یک» از «هر آنچه به من می دهی» گرفته شده است (پیدایش ۲۸:۲۲). چه نکته مهمی را باید دریابیم، از آنچه یعقوب در اینجا در مورد ده یک می گوید و آن چیست؟

۳ خرداد

سه شنبه

فریبکار فریب خورد

پیدایش ۲۹: ۱ تا ۳۰ را بخوانید. چگونه و چرا خدا به لابان اجازه می دهد که یعقوب را فریب دهد؟ یعقوب چه درسهایی آموخت؟

اولین چیزی که یعقوب هنگام رسیدن به مقصد می بیند یک سنگ است، شاید اشاره ای به گذشته و سنگ بیت تیل باشد که نشان دهنده حضور خدا بود (پیدایش ۲۸: ۱۸، ۱۹). این سنگ است که بالاخره به یعقوب فرصت ارتباط و تعامل با راحیل را می دهد. وقتی یعقوب از چوپانان محلی آنجا می شنود که راحیل با گوسفندانش برای آب دادن به گله اش می آید، از چوپانان می خواهد که سنگ را از سر چاه بردارند. آنها امتناع می کنند، و این به یعقوب فرصت می دهد تا این کار را به تنهایی انجام دهد و خود را به راحیل معرفی کند (پیدایش ۲۹: ۱۱).

راحیل با دویدن به سوی خانواده اش در واقع پاسخ یعقوب را می دهد. این اولین تماس بین یعقوب و راحیل نتیجه بخش بود: «یعقوب دل باخته راحیل بود» (پیدایش ۲۹: ۱۸)، به حدی که هفت سالی که او در ازای بدست آوردن راحیل برای لابان کار کرد، برایش مانند «چند روزی بیش نبود» (پیدایش ۲۹: ۲۰).

با این حال، پس از این هفت سال، یعقوب فریب می خورد. در شب عروسی، این لیه، خواهر بزرگتر است، و نه راحیل، که یعقوب در رختخواب خود به وجود او پی می برد. لابان با بهره گیری از شلوغی و درهم و برهمی جشن و از احساسات شدید و آسیب پذیری یعقوب، این ترفند را مدیریت می کند. جالب اینجاست که یعقوب از همان کلمه برای بیان «فریب» (پیدایش ۲۹: ۲۵) استفاده می کند که اسحاق برای توصیف رفتار یعقوب نسبت به پدر و برادرش استفاده کرده بود (پیدایش ۲۷: ۳۵).

توجه داشته باشید که همین تفکر در *lex talionis* (قانون تلافی)، «چشم در برابر چشم، دندان در برابر دندان» نیز حاکم است (خروج ۲۱: ۲۴؛ با پیدایش ۹: ۶ مقایسه شود)، که مجرم را مجبور می کند تا با قربانی خود همسان شود زیرا مجرم با آنچه که بر سر قربانی آورده است روبرو می شود. بنابراین، به همان شیوه، آنچه یعقوب با شخص دیگری انجام داده بود، اکنون با او انجام شد.

یعقوب اکنون می فهمد که قربانی فریب بودن به چه معناست. جالب اینکه خدا از طریق فریبکاری لابان به یعقوب در مورد فریبکاری او درس عبرت می دهد. اگرچه یعقوب به عنوان

«فریبکار» (پیدایش ۲۷: ۱۲) به خوبی می داند که فریب یعنی چه، اما وقتی قربانی فریب می شود، شگفت زده می شود. بنابراین، او این سوال را می پرسد: «چرا... مرا فریب دادی؟» (پیدایش ۲۹: ۲۵)، که نشان می دهد که او می داند فریبکاری، کاری اشتباه است.

اگرچه یعقوب فریبکار بود، اما خودش فریب خورده بود. چگونه می توانیم یاد بگیریم که به خدا اعتماد کنیم، وقتی می بینیم که «عدالت» اجرا نمی شود، وقتی می بینیم افرادی که شرارت می کنند از چنگال عدالت فرار می کنند، یا وقتی می بینیم که بی گناهان در رنج هستند؟

چهارشنبه

۴ خرداد

برکت خانواده

از نظر یعقوب، هفت سال آخر تبعید بار سنگینی بود، و در عین حال، اینها پربارترین سالهای عمر او نیز بودند. در آن سالها، یعقوب صاحب ۱۲ فرزند خواهد شد که ۱۱ نفر از آنها اجداد قوم خدا خواهند شد.

این بخش، کانون داستان یعقوب را تشکیل می دهد (پیدایش ۲۵: ۱۹ تا ۳۵: ۲۶)، و با عبارت کلیدی خداوند «رحم او را گشود» آغاز و پایان می یابد که به لیه (پیدایش ۲۹: ۳۱) و راحیل اشاره دارد (پیدایش ۳۰: ۲۲). هر بار که این عبارت به دنبال ولادت می آید، گواه این موضوع است که این تولدها نتیجه عمل معجزه آسای خداوند است.

پیدایش ۲۹: ۳۱ تا ۳۰: ۲۲ را بخوانید. ما امروز چگونه می توانیم معنای آنچه در اینجا رخ می دهد را درک کنیم؟

خدا رحم لیه را گشود و او صاحب یک پسر به نام رثوبین شد که نام او شامل فعل ra-ah است که به معنی رویت یا «دیدن» است. از آنجا که خدا «دید» که او مورد بی مهری یعقوب قرار گرفت (پیدایش ۲۹: ۳۱) این کودک در جبران [عوض] درد و رنجی بود که او می کشید. علاوه بر این، او نام شمعون را که حاوی فعل shama، به معنی «شنیدن» است را بر روی پسر دومش گذاشت، زیرا خدا عمق و تحقیر دردهای او را «شنیده» (shama) و در نتیجه، همانطور که رنج و مصیبت هاجر را شنیده بود، به او رحم می کند (پیدایش ۲۹: ۳۳).

پسر لیه «شمعون»، همچنین طنین انداز نام پسر هاجر «اسماعیل» خواهد شد که به معنای «خدا خواهد شنید» (به پیدایش ۱۶: ۱۱ مراجعه کنید). هنگامی که لیه آخرین پسر خود را به دنیا می آورد، او را یهوذا می نامد که به معنای «ستایش» است. لیه دیگر به درد و رنج و حتی برکت خود اشاره نمی کند. او فقط بر خدا توکل می کند و او را به خاطر لطفش ستایش می کند.

به طرز عجیبی، تنها زمانی که لیه نمی تواند دوباره فرزندی را به دنیا بیاورد، خدا راحیل را «به یاد می آورد» و رحم راحیل را باز می کند (پیدایش ۳۰: ۲۲). راحیل، همسر محبوب، باید هفت سال پس از ازدواجش و ۱۴ سال پس از نامزدی با یعقوب برای داشتن اولین پسرش صبر کند (پیدایش ۲۹: ۱۸، ۲۷ مقایسه شود با پیدایش ۳۰: ۲۵). او نام «یوسف» را بر او گذاشت تا نشان دهد که «خدا آسف را از من برگرفته است.» و او را یوسف نامید و گفت: «باشد که خداوند پسری دیگر بر من بفرزاید» (پیدایش ۳۰: ۲۳، ۲۴). هر چند برخی از این اعمال نادرست بود، اما خداوند همچنان قادر بود از این اقدامات به منظور آفریدن امتی از نسل ابراهیم استفاده کند، با اینکه موافق این اعمال نبود.

این داستان از چه طریق هایی نشان می دهد که با وجود اشتباهات و خطاهای انسانی، اهداف خدا در آسمان و زمین محقق خواهد شد؟

۵ خرداد

پنجشنبه

یعقوب عزیمت می کند

در این داستان، یعقوب که پدر و برادرش را فریب داد تا حق نخست زادگی را به دست آورد، و برکتی را که اسحاق در نظر داشت به پسر بزرگش بدهد را ربود، با این وجود نسبت به لابان کنش پذیر و مطیع باقی می ماند و صادقانه به او خدمت می کند. یعقوب خوب می داند که فریب پدر همسر خود را خورده است، با این حال، چشم پوشی می کند. درک کنش پذیری یعقوب با توجه به خلق و خوی او دشوار است. یعقوب می توانست اظهار تنفر یا قیام کند، یا حداقل در برابر لابان مقاومت کند یا با او چانه زنی کند، اما او چنین نکرد. او فقط آنچه را که لابان خواست انجام داد، مهم نیست چقدر همه چیز ناعادلانه بود.

با این وجود، در بدو تولد یوسف، پسر اول راحیل، یعقوب سرانجام به چهاردهمین سال «خدمت» خود به لابان رسید (پیدایش ۳۰: ۲۶)، و اکنون در فکر ترک لابان برای بازگشت به سرزمین موعود است. اما یعقوب نگران تأمین مخارج «خانه خودش» می باشد (پیدایش ۳۰: ۳۰).

پیدایش ۳۰: ۲۵ تا ۳۲ را بخوانید. چه اتفاقی در اینجا می افتد، و یعقوب از چه نوع استدلالی استفاده می کند؟ پاسخ لابان چیست؟

برای یعقوب که مدت ها بود خانه اش را ترک کرده بود، مسیر بیراه ای که رفته بود بسیار طولانی بنظر می رسید. احتمالاً قصد اولیه او این نبود که برای مدت طولانی از موطن خود دور بماند، اما حوادث او را برای سالها خانه دور نگه داشته بود. اکنون زمان بازگشت به خانه فرا رسیده است و با چه خانواده ای نیز باز می گردد.

در همین حال، تبعیت غیرطبیعی یعقوب نشان می‌دهد که یعقوب احتمالاً تغییر کرده است؛ او درس ایمان را درک کرده است. برای همین، یعقوب منتظر نشانه‌ای از سوی خدا برای عزیمت بود. تنها زمانی که خدا با او صحبت می‌کند، یعقوب تصمیم می‌گیرد تا حرکت کند. خدا خود را به عنوان «خدای بیت ئیل» به یعقوب آشکار می‌کند و به یعقوب دستور می‌دهد که خانه لابان را ترک کند، و به او می‌گوید: نزد «خانواده‌ات» بازگرد (پیدایش ۳۱: ۱۳) با همان کلماتی که خدا ابرام را به ترک کردن «از خانواده» فراخواند. (پیدایش ۱۲: ۱).

«یعقوب می‌بایستی پدر زن حيله گرش را مدتها پیش از این ترک می‌کرد، اما به خاطر ترس از مواجه شدن با عیسو، این کار را نکرد. اکنون از جانب پسران لابان که به مایملک او چشم دوخته بودند، احساس خطر می‌کرد و امکان داشت که آنان با توسل به خشونت، تمام دارایی او را تصاحب کنند» (الن جی وایت، مشایخ و انبیا، صفحه ۱۹۳).

آنچه به او کمک کرد تا بداند که زمان رفتن فرا رسیده است، رفتار پسران لابان و خود لابان بود (به پیدایش ۳۱: ۱، ۲ مراجعه کنید).

از این رو، او خانواده و اموال خود را برداشت و رفت و بدین ترتیب مرحله دیگری از حماسه بزرگ قوم عهد خدا آغاز شد.

۶ خرداد

جمعه

تفکری فراتر: خدا یعقوب را انتخاب کرد، نه به این دلیل که او شایسته آن بود، بلکه به دلیل لطف و رحمت خود. و با اینحال، یعقوب سخت تلاش کرد تا سزاوار لطف او باشد، که این خود یک تناقض است. اگر او سزاوار و شایسته آن بود، پس این فیض نبود؛ این اعمال خواهد بود (رومیان ۴: ۱ تا ۵ بینید)، که برخلاف انجیل است. فقط بعداً یعقوب شروع کرد تا اهمیت فیض خدا، آنچه که معنی اعتماد به خداست، زندگی بر اساس ایمان، و اینکه توکل کامل به خدا به چه معناست را درک کند. تجربه یعقوب شامل یک درس مهم برای فرد جاه طلب است: به هزینه دیگران تلاش نکنید تا خود را ارتقا دهید.

«یعقوب اندیشید که از طریق فریبکاری به حق نخست زادگی دست یابد، اما خود را ناامید یافت. او فکر می‌کرد همه چیز، ارتباط خود با خدا، خانه و همه چیز را از دست داده است و او در آنجا یک فراری ناامید بود. اما خدا چه کرد؟ خداوند در شرایطی که او ناامید بود به او نظر کرد، ناامیدی او را دید، و دید که در آنجا موادی وجود دارد که می‌تواند خداوند را جلال بخشد. او به محض اینکه وضعیت او را می‌بیند، نردبان مرموز را نشان او می‌دهد که معرف عیسی مسیح است. اینجا انسان است که تمام ارتباطش را با خدا از دست داده بود، و خدای آسمان به او می‌نگرد و راضی می‌شود که مسیح پلی باشد برای شکافی که گناه ایجاد کرده است. شاید ما نگاه می‌کردیم و می‌گفتیم، من در آرزوی بهشت هستم، اما چگونه می‌توانم به آن برسم؟ هیچ راهی نمی‌بینم. این همان چیزی بود که یعقوب فکر می‌کرد، و بنابراین، خدا رویای نردبان را به او نشان می‌دهد، و آن نردبان زمین را به آسمان، و به عیسی مسیح متصل می‌کند. انسان می‌تواند از آن بالا برود، زیرا پایه آن بر روی زمین قرار دارد و

